

راهبرد خاورمیانه‌ای اوپاما؛ از واگذاری مسؤلیت تا همراهی محدود

فرزاد محمدزاده ابراهیمی^۱، محمدرضا ملکی^۲، سیدجواد امام‌جمعه‌زاده^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۱۰

چکیده

از راهبرد خاورمیانه‌ای باراک اوپاما انتقادهای فراوانی شده و به‌زعم برخی فاقد چشم‌انداز راهبردی عنوان شده است. بررسی راهبرد خاورمیانه‌ای ایالات‌متحده در دوره ریاست جمهوری اوپاما از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک نه تنها این دیدگاه را تأیید نمی‌کند؛ بلکه مبین این نکته است که اوپاما از آغاز، راهبرد منسجم و روشنی را در قبال خاورمیانه درپیش گرفته و بر همین اساس نیز توانسته است اقدامات درخور توجهی را در راستای ارتقای امنیت ملی امریکا انجام دهد. از این رو، پاسخ به این سؤال مهم است که اوپاما در قبال خاورمیانه چه راهبردی را اتخاذ و بر اساس آن، چه روندی را طی کرده است؟ پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، نشان می‌دهد راهبرد خاورمیانه‌ای ایالات‌متحده در دوره اوپاما با واگذاری مسؤلیت به متحدان منطقه‌ای خود در قالب موازنه از راه دور آغاز شده و با گذشت زمان به سمت تقبل محدود مسؤلیت حرکت کرده است. با توجه به نزدیکی اصول سیاست خارجی دولت اوپاما به نظریه واقع‌گرایی، از نظر نویسندگان مقاله، این نظریه می‌تواند تبیین مناسب‌تری از سیاست خارجی ایالات‌متحده در دوره ریاست جمهوری باراک اوپاما ارائه دهد.

واژه‌های کلیدی: واقع‌گرایی نوکلاسیک، راهبرد خاورمیانه‌ای اوپاما، تحولات بهار عربی، موازنه از راه دور، داعش

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان (خوراسگان) ایران Farzad_ebrahimi2003@yahoo.com

۲. استادیار گروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران mrmaleki1324@yahoo.com

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان، ایران javademam@mail.com

مقدمه

اوباما که با وعده امید و تغییر، بر مسند ریاست جمهوری امریکا تکیه زد، اولویت و تأکید اصلی خود را بر موضوع‌هایی، همچون: پایان‌دادن سریع جنگ عراق، افزایش استقلال انرژی و اصلاح ساختار خدمات درمانی این کشور قرارداد (Thomas, 2009: 74). زمانی که باراک اوباما به مقام ریاست جمهوری رسید، امریکا با یکی از بزرگترین بحران‌های اقتصادی تاریخ خود روبه‌رو بود و از این‌رو، اولویت سال‌های اخیر دولت امریکا بر مبنای تمرکز بیشتر بر مسائل داخلی، تلاش برای بازسازی اقتصادی و پرهیز از تحمیل هزینه‌های جدید به اقتصاد بحران‌زده این کشور قرار داشت. این امر تحولات جدیدی را در سیاست خارجی امریکا، همچون: تأکید بیشتر بر چندجانبه‌گرایی در سطح جهانی، تمرکز بیشتر بر راهبرد محور آسیا و عدم تمایل به حضور مستقیم در تمام مناطق مهم و راهبردی جهانی موجب شد و با توجه به رونق تولید نفت و گاز در امریکا (انقلاب شیل)، از منظر برخی خاورمیانه اهمیت پیشین خود را در سیاست خارجی امریکا از دست داد (پورا احمدی و منصوریان، ۱۳۹۳: ۱۹-۱۱۸).

در مقابل، برخی دیگر معتقدند که علی‌رغم تبدیل شدن ایالات متحده به بازیگر اصلی در تولید انرژی و کاهش وابستگی به نفت خاورمیانه، دلایل دیگری نیز وجود دارند که بر تداوم حضور امریکا در منطقه برای حفاظت از منافع حیاتی تأکید می‌کنند و می‌توانند تأثیرات درخور توجهی بر سیاست داخلی و خارجی امریکا داشته باشند. از این منظر، تغییر جهت‌گیری و جابه‌جایی در اولویت‌های سیاست خارجی امریکا را می‌توان اقدامی تاکتیکی برای مقابله با چالش‌های خاورمیانه و به لحاظ امنیتی با دیدگاه موازنه از راه دور و احاله مسؤولیت به دیگران استغن‌والت و در مجموع، مطابق با پارادایم واقع‌گرایی سیاسی قلمداد کرد. برای ایالات متحده، منافع حیاتی در قالب تأمین امنیت، رفاه اقتصادی و ارزش‌های اساسی خود و متحدان کلیدی این کشور در اروپا، بخش‌هایی از آسیا و خلیج فارس تعریف

راهبرد خاورمیانه‌ای اوباما: از واگذاری مسؤلیت تا همراهی محدود/ ۹۷

می‌شود. استفاده از راهبرد "موازنه از راه دور" به این معناست که ایالات متحده بخش گسترده‌ای از نیروهای نظامی خود را خارج از مناقشه نگه دارد و تنها زمانی مداخله صورت می‌پذیرد که به هیچ شیوه دیگری نمی‌توان از منافع حیاتی محافظت نمود و مداخله آخرین راه چاره است (Walt, 2005: 222-3). ایالات متحده برای موفقیت در ایفای نقش موازنه‌کننده از راه دور، می‌بایست "مسؤولیت خود را به دیگران محول می‌کرد." به عبارت بهتر، می‌بایست سعی می‌کرد بیشتر دیگران را در خطر منازعه قرار دهد و خود از دور نظاره‌گر و اوضاع را کنترل کند (Mearsheimer, 2014: 159-62).

ایالات متحده در دوره اوباما با خودداری از به‌کارگیری نیروی نظامی در بیشتر مواقع تلاش کرد تمرکز خود را بر مسائل مهم‌تر قرار دهد. این سیاست به امریکا اجازه داد تا ضمن حفظ قدرت خود، هزینه‌های سنگین ناشی از مداخلات نظامی در دیگر نقاط جهان را به‌طور قابل‌توجهی کاهش دهد (Walt, 1987: 110-17). با وجود این، رخداد بهار عربی و تحولات پس از آن؛ به‌ویژه قدرت‌گیری داعش موجب شد راهبرد موازنه از راه دور اوباما با چالش مواجه شود؛ زیرا متحدان خاورمیانه‌ای امریکا؛ به‌ویژه عربستان سعودی و ترکیه نه تنها با سوءظن به مقاصد امریکا در منطقه می‌نگرند؛ بلکه تمایلی هم به ایفای نقش معین شده توسط امریکا ندارند. از این رو، اوباما تا حدودی راهبرد خاورمیانه‌ای خود را تغییر داد و با تقبل محدود مسؤلیت تلاش کرد این چالش را مرتفع سازد. این تقبل محدود مسؤلیت را می‌توان در راستای آنچه رندال شولر "موازنه‌کننده غارتگر" می‌نامد، ارزیابی کرد؛ به عبارت دیگر، تأکید بر افزایش ضریب امنیتی خود از یک سو، و گرفتن سواری مجانی از اقدامات تهاجمی دیگران برای کسب غنایم بادآورده از سوی دیگر، که در واقع نوعی تلفیق سیاست موازنه از راه دور در کنار تقبل محدود مسؤلیت محسوب می‌شود (Schweller, 2004: 167).

چارچوب نظری

واقع‌گرایی نوکلاسیک برداشتی تازه از نواقع‌گرایی والتزی است که توسط گیدئون رُز به مجموعه آثار اندیشمندانی، همچون: رندال شولر، رابرت جرویس و فرید زکریا در روابط بین‌الملل داده‌شده و چارچوب جدیدی برای تحلیل رفتار سیاست خارجی ارائه داده است. در این دیدگاه گستره و جاه‌طلبی سیاست خارجی یک کشور در وهله اول به‌وسیله جایگاه آن در سیستم بین‌الملل؛ به‌ویژه قابلیت‌های نسبی قدرت مادی تعیین می‌شود. بر پایه این استدلال، تأثیر قابلیت‌های قدرت بر سیاست خارجی غیرمستقیم و پیچیده است؛ زیرا فشارهای دستگامی باید از طریق متغیرهای مداخله‌گر (میانجی) در سطح واحدها تفسیر شوند. این نگرش، در تبیین سیاست خارجی و روابط بین‌الملل به بسیاری از مؤلفه‌های واقع‌گرایی استناد می‌کند؛ مؤلفه‌هایی همچون آنارشی، تأثیر ساختار بر کارگزار، نقش قدرت و جایگاه آن در اتخاذ رفتار، منافع ملی، بقا، و امنیت. گیدئون رز معتقد است که نوشته‌های این محققان مکتب منسجمی برای تئوری‌های سیاست خارجی ایجاد کرده است (Rose, 1998: 144, 46; Baylis, 2008: 231).

واقع‌گرایی نوکلاسیک در مقابل آنچه افراط نواقع‌گرایی در مخالفت با تقلیل‌گرایی تلقی می‌شود، معتقد است رفتار دولت‌ها تا اندازه زیادی به اولویت‌هایی بستگی دارد که از شرایط داخلی آنها ناشی می‌شود. بر این اساس، رندال شولر بر این باور است که بهترین خدمت به‌واقع‌گرایی، بازشناسی و منظورساختن انگیزه‌های مختلف دولت است. شولر از یک‌سو تفسیری ساختاری جدید از دلایل رخداد جنگ جهانی دوم ارائه می‌دهد و از سوی دیگر، نظریه دستگاه‌ها را پیشنهاد می‌دهد که به پیش‌بینی معین موازنه قدرت منجر می‌شود (Schweller, 1993: 74). واقع‌گرایی نوکلاسیک در مقایسه با واقع‌گرایی کلاسیک که سرشت بشر را کانون توجه قرار می‌داد، بر طیف وسیع‌تری از انگیزه‌های تجدیدنظرطلبانه تأکید کرده، رخداد رویدادها در سیاست جهان را نتیجه پیگیری راهبردهای آشوب‌طلبانه

توسط برخی بازیگران به واسطه ساختار و نهادهای داخلی، ایدئولوژی و جاه‌طلبی‌ها قلمداد می‌کند. بر اساس نظریه "توازن منافع" شولر، دولت‌ها بسته به تلفیقی از قدرت و منافع به شیوه‌ای عقلایی سیاست‌های خارجی خود را تعیین می‌کنند. به عبارت دیگر، شولر در تبیین رفتار دولت‌ها، علاوه بر فشارهای ساختاری به متغیرهای داخلی هم توجه دارد (استفاده از متغیرهای داخلی و خارجی) که در سطح واحدها بر چگونگی پاسخ آنها به فشارهای بیرونی تأثیر می‌گذارند (جانسیز و بهرامی مقدم، ۱۳۹۴: ۱۱۶؛ Schweller, 2008: 6).

واقع‌گرایی نوکلاسیک از نظر توجه همزمان به عوامل دستگامی و سطح واحد و همچنین، نگاه تاریخی که دارد، در ابعادی از واقع‌گرایی والتزی ارزشمندتر محسوب می‌شود. توجه واقع‌گرایان نوکلاسیک بیش از هر چیز بر قدرت است و آن را مانند نواقع‌گرایان بر اساس توانمندی تعریف می‌کنند. نوکلاسیک‌ها برخلاف نواقع‌گرایان تنها به عوامل سطح نظام توجه ندارند؛ بلکه بر آنند که برداشت‌های ذهنی و ساختار داخلی دولت‌ها نیز مهم هستند و به نوعی بر لزوم نگاه به سطوح مختلف تحلیل تأکید دارند. آنها در عین حال که بر بینش‌های واقع‌گرایی کلاسیک تأکید می‌کنند، مانند نواقع‌گرایان آنارشی را هم مهم می‌دانند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۹ و ۱۳۵). هدف واقع‌گرایی نوکلاسیک، به روز کردن نظریه‌های واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی از راه ترکیب سطوح خرد داخلی با عوامل کلان و دستگامی برای تحلیل سیاست خارجی است (زیباکلام و عرب‌عامری، ۱۳۹۳: ۱۷۶).

درواقع، رویکرد واقع‌گرایی نوکلاسیک، رهیافتی تلفیقی از نظریه‌های واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی؛ به ویژه واقع‌گرایی تدافعی در سطوح تحلیل - سطح واحد و دستگامی - محسوب و از این رو، رهیافتی بینابینی قلمداد می‌شود. از سوی دیگر، رهیافت واقع‌گرایی نوکلاسیک خود را در راه میانه بین دو جریان نظریه‌های ساختاری محض و سازه‌انگاری قرار می‌دهد. در حالی که رهیافت اول ارتباط مستقیم و روشن بین

محدودیت‌های سامانه‌ای و رفتار سطح واحد را می‌پذیرد، رهیافت دوم وجود هرگونه محدودیت سامانه‌ای عینی را انکار می‌کند و در مقابل یادآور می‌شود که واقعیت بین‌المللی به شکل اجتماعی ساخته می‌شود و آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را به وجود می‌آورند. واقع‌گرایی نوکلاسیک فرض را بر این قرار می‌دهد که چیزی شبیه واقعیت عینی از قدرت نسبی وجود دارد که برای نمونه، تأثیرات چشمگیری بر پیامدهای تعاملات دولت دارد (Rose, 1998: 152-3; Donnelly, 2005: 34). در جدول زیر به‌طور خلاصه دیدگاه واقع‌گرایی نوکلاسیک درباره سیاست خارجی در مقایسه با سه رویکرد دیگر بررسی شده است:

جدول ۱: مقایسه تطبیقی واقع‌گرایی نوکلاسیک با سه رویکرد دیگر

منطق استدلالی	نگرش به واحدها	نگرش به سیستم بین‌الملل	نظریه
عوامل داخلی ← سیاست خارجی	بسیار متفاوت	بی‌اهمیت	نظریه‌های داخل به خارج (همانند صلح دموکراتیک)
محرك‌های سامانه‌ای یا عوامل داخلی ← سیاست خارجی (دودسته از متغیرهای مستقل در عمل به ترتیب رفتار طبیعی و غیرطبیعی را هدایت می‌کنند)	بسیار متفاوت	برخی اوقات مهم؛ آنارشی اغلب خوش‌خیم است.	واقع‌گرایی تدافعی
محرك‌های سامانه‌ای (متغیر مستقل) ← عوامل درونی (متغیر میانجی) ← سیاست خارجی	متفاوت	مهم؛ آنارشی نه هابزی و نه خوش‌خیم، دشوار برای بازخوانی	واقع‌گرایی نوکلاسیک
محرك‌های سامانه‌ای ← سیاست خارجی	نامتمایز	بسیار مهم؛ آنارشی عموماً وضعیتی هابزی است.	واقع‌گرایی تهاجمی

(Rose, 1998: 154; Schweller, 2004:164)

نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک استمرار تفکرات واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل است

راهبرد خاورمیانه‌ای اوباما: از واگذاری مسؤلیت تا همراهی محدود/ ۱۰۱

که با اتخاذ مفروضه‌های اصلی واقع‌گرایی کلاسیک و واقع‌گرایی ساختاری و افزودن نگاه تاریخی به آنها و توجه به برداشت‌های ذهنی رهبران در تحلیل سیاست بین‌الملل، و نیز برجسته‌سازی برخی از ابعاد واقع‌گرایی، همچون: نقش قدرت در شکل‌دهی به سیاست دولت‌ها تلاش نموده تا چارچوب نظری مناسب‌تری برای تحلیل رفتار کشورها در نظام آنارشیک بین‌الملل ارائه دهد. به عبارت بهتر، واقع‌گرایی نوکلاسیک ترکیبی از تصویر اول (سرشت بشری - واقع‌گرایی کلاسیک مورگنتا)، تصویر دوم (نیات و قدرت دولت) و همین‌طور تصویر سوم (ساختار بین‌الملل و آنارشی - نوواقع‌گرایی والتزی) برای توصیف سیاست بین‌الملل است (Schweller, 2013: 25). از جمله مؤلفه‌های مثبت این نظریه می‌توان به کاربردی بودن آن در تحلیل سیاست خارجی کشورها اشاره نمود؛ زیرا برخلاف نظریه واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی در کنار تحلیل ساختاری، به مؤلفه‌های دیگری همچون ساختار دولت و فهم رهبران از نظام بین‌الملل نیز تکیه دارد (Zakaria, 1992: 7; Schweller, 2014: 198).

امریکا و خاورمیانه

با وجود رخداد برخی تحولات در عرصه بین‌الملل؛ از جمله تبدیل شدن ایالات متحده به بازیگر اصلی در تولید انرژی و کاهش وابستگی به نفت خاورمیانه، به نظر می‌رسد این منطقه راهبردی همچنان از اهمیت بالایی برای امریکا برخوردار است و تداوم حضور امریکا در منطقه برای حفاظت از منافع حیاتی خود نیز این موضوع را تأیید می‌کند. با توجه به اینکه عرضه و تقاضای قیمت جهانی نفت را مشخص می‌کند، کاهش عرضه نفت از خاورمیانه باعث بالارفتن قیمت برای مصرف‌کننده‌های آمریکایی می‌شود که حاملان انرژی را از کانادا، مکزیک یا ونزوئلا وارد می‌کنند. رقبای امریکا در اروپا و نیز ژاپن و چین بیشتر از ایالات متحده به نفت خلیج فارس وابسته هستند و از این رو، ایالات متحده از طریق کنترل

نفت خلیج فارس می‌تواند نفوذ درخورتوجهی بر این کشورها اعمال کند. از سوی دیگر، چین از صاحبان عمده اوراق خزانهداری امریکااست و اگر اقتصاد آن به علت بی‌ثباتی در خاورمیانه صدمه ببیند، اقتصاد امریکا نیز از تأثیرات آن مصون نخواهد بود (Baker, Xpat, Nation, 2015).

مسئله مهم دیگر به خریدوفروش نفت بر اساس دلار امریکا مربوط می‌شود. از زمان نظام برتون وودز که درواقع یک نظام پایه طلا-دلار بود و در آن دلار برحسب طلا تعریف و تمام پول‌های دیگر برحسب دلار تعریف می‌شد، دلار امریکا به‌طور قابل‌توجهی تضعیف‌شده است. جدا از عللی که درنهایت به فروپاشی این نظام در دهه ۱۹۷۰ انجامید (لارسون و اسکید مور، ۱۳۸۳: ۱۱۱)، بحران مالی ۲۰۰۸، سیاست نرخ بهره نزدیک صفر، کاهش ذخایر طلای امریکا به همراه اعلام هدف فدرال رزرو در کاهش ارزش سالانه ۲ درصدی دلار، در تضعیف دلار تأثیرگذار بوده‌اند. بر این اساس، بسیاری از کارشناسان معتقدند که دیگر دلار قابلیت خود را به‌عنوان تنها ارز ذخیره اصلی از دست داده و تنها عاملی که جایگاه آن را حفظ کرده، روابط دولت ایالات‌متحده و عربستان سعودی است. عربستان سعودی این توانایی را دارد که تضمین کند فروش نفت تنها با دلار انجام شود: نخست از راه سهم بالایی که درفروش جهانی نفت دارد و دوم به علت نفوذ بر کارتل نفتی اوپک که بر بیش از ۸۰ درصد ذخایر اثبات‌شده نفت جهان کنترل دارد (OPEC Annual, Statistical Bulletin, 2016).

ایالات متحده روابط بسیار نزدیکی با عربستان سعودی دارد و متعاقب بحران نفتی ۱۹۷۳، که بزرگترین مانع روابط دو کشور پیش از رخداد ۱۱ سپتامبر محسوب می‌شود، دو کشور معامله‌ای را با هم انجام دادند که بر مبنای آن هر بشکه نفت خریداری‌شده از عربستان باید با دلار امریکا باشد. بر اساس ترتیبات جدید، هر کشوری که درصدد خرید نفت از عربستان بود، می‌بایست ابتدا پول ملی خود را به دلار تبدیل می‌کرد. در عوض این

راهبرد خاورمیانه‌ای اوپاما: از واگذاری مسئولیت تا همراهی محدود/ ۱۰۳

تمایل عربستان برای فروش انحصاری نفت با دلار، امریکا به عربستان تسلیحات ارائه می‌کرد و تأمین امنیت میدان‌های نفتی این کشور را برعهده می‌گرفت. به عبارت دیگر، ایالات متحده پذیرفت در قبال تأمین مستمر جریان نفت به امریکا و فروش آن به دلار، از حاکمیت عربستان سعودی دفاع و به حفظ خاندان سلطنتی در قدرت کمک کند (Robinson, *FTM Daily*, 2016). پس از برداشته شدن تحریم نفتی در مارس ۱۹۷۴، موافقت‌نامه‌ای درباره توسعه همکاری‌های اقتصادی و نظامی بین طرفین امضا شد. در ۱۹۷۵ هم دو کشور قراردادهای نظامی به ارزش ۲ میلیارد دلار امضا کردند؛ از جمله اینکه ۶۰ فروند جنگنده به عربستان تحویل شود (Gause, 2015: 31).

همچنین، در سال ۱۹۷۵، همه کشورهای عضو اوپک موافقت کردند در ازای دریافت تسلیحات و حمایت نظامی امریکا، نفت خود را منحصر با دلار امریکا عرضه کنند. پس از گسسته شدن رابطه بین طلا و دلار، ایالات متحده نیازمند تثبیت جایگاه دلار به عنوان ارز ذخیره اصلی جهانی بود. دو سال پس از آن، در تلاش برای حفظ تقاضای جهانی برای دلار امریکا، سیستم دیگری به نام پترو دلار ایجاد شد. از این رو، موقعیت دلار با اطمینان از اینکه نفت با این ارز به فروش می‌رسد، تقویت و ایجادکننده تقاضا برای دلار می‌شد و عبارت پترو دلار هم به همین مسأله مربوط می‌شود. بنابر این، با سرنگونی رژیم عربستان سعودی، ارزش دلار هم سقوط خواهد کرد و ایالات متحده را در گرداب بحران مالی فرو خواهد برد؛ بحرانی که از زمان رکود بزرگ (دهه ۱۹۳۰) تاکنون با آن روبه‌رو نبوده است. به این ترتیب، ایالات متحده باید در منطقه حضور داشته باشد تا امنیت عربستان سعودی و متحدان خود را تأمین و از چنین فاجعه‌ای برای خود جلوگیری کند (Baker, *Xpat Nation*, 2015).

این درحالی است که نفت سبک عربستان سعودی مورد درخواست صنایع ایالات متحده است؛ چون برای استفاده‌هایی همچون تولید سوخت هواپیما کاربرد دارد.

افزون بر این، پول حاصل از فروش نفت عربستان به ایالات متحده، اغلب صرف خرید تسلیحات آمریکایی می‌شود. نفت، ستون فقرات اقتصاد عربستان سعودی محسوب می‌شود. علی‌رغم درآمد نفت و جمعیت کم، بدهی‌های داخلی و خارجی عربستان افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد که به علت خریدهای تسلیحاتی است که عمدتاً از ایالات متحده است. این کشور ۳۵ تا ۴۵ درصد از بودجه خود را صرف هزینه‌های نظامی می‌کند (Fandy, FPIF, 2003).

علاوه بر مسأله تأمین امنیت جریان نفت و ارز ذخیره دلار، مسائل دیگری هم در ارتباط با خاورمیانه هست که همچنان در زمره منافع حیاتی امریکا قرار دارد. آنچه از آن به‌عنوان برنامه اوپاما- بایدن یا سیاست خارجی اوپاما - بایدن نام‌برده می‌شود، مواردی همچون: پایان دادن مسؤولانه به جنگ عراق، پایان نبرد علیه طالبان و القاعده، محفوظ نگه داشتن تسلیحات و مواد هسته‌ای از دسترس گروه‌های تروریستی، تعهد همه‌جانبه به امنیت اسرائیل به‌عنوان قوی‌ترین متحد امریکا در خاورمیانه، بازنگری دیپلماسی امریکا برای حمایت از اتحادهای قوی و جستجوی صلح پایدار در مناقشه اسرائیل- فلسطین را می‌توان نام برد (The White House, 2016).

اوپاما با این تفکر در کاخ سفید گام نهاد که کاهش مداخلات نظامی گسترده در خاورمیانه برای منافع و امنیت ملی ایالات متحده حیاتی است. اشغال عراق و زیاده‌روی در جنگ با تروریسم؛ به‌ویژه در برهه زمانی بحران اقتصادی بار بسیار سنگینی را بر دوش امریکا قرار داده بود. از این‌رو، اوپاما متناسب کردن حضور امریکا در منطقه را در دستور کار قرارداد و بخش بیشتری از وظیفه تأمین امنیت را به متحدان منطقه‌ای خود واگذار کرد. او هم در داخل و هم در خاورمیانه با مخالفت‌های فراوانی روبه‌رو شد؛ اما تنها پس از رخداد تحولات بهار عربی و قدرت‌گیری فزاینده داعش تا حدودی راهبرد خاورمیانه‌ای خود را تغییر داد. او بر مبنای راهبرد منسجم و روشنی که دنبال می‌کرد، توانست در

راهبرد خاورمیانه‌ای اوباما: از واگذاری مسؤلیت تا همراهی محدود / ۱۰۵

رویارویی با مسائلی که از منظر او برای امنیت ملی امریکا تهدیدکننده بود، همچون برنامه هسته‌ای ایران، تروریسم و جنگ در عراق، به ابتکارات درخورتوجهی دست بزند (Lynch, 2015: 1).

سند راهبردی امنیت ملی امریکا (۲۰۱۵) بیان می‌کند که در اوضاع جاری ایالات متحده دارای جایگاه قدرتمندتر و بهتری برای استفاده از فرصت‌های قرن پیش رو و محافظت از منافع خود در مقابل خطرهای ناشی از جهان ناامن است. بر این اساس، امنیت ایالات متحده، شهروندان آن و متحدان این کشور در رأس منافع ملی امریکا قرار دارند؛ همچنان که در راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۱۰ نیز بر آن تأکید شده است. از این رو، رویکرد راهبردی امریکا در قبال منافع ملی بر چهار ستون محوری استوار است: امنیت، رفاه، احترام به ارزش‌های جهانی و حمایت از نظم بین‌المللی تحت رهبری امریکا برای پیشبرد صلح و امنیت. در این راستا، پیشبرد صلح، امنیت و فرصت‌سازی در خاورمیانه بزرگ، جایگاه ویژه‌ای در منافع ملی ایالات متحده دارد. ایالات متحده برای پیشبرد مؤثر منافع ملی خود برنامه امنیت ملی جامعی را پیگیری کرده، منابع را بر این اساس تخصیص می‌دهد و در این راستا، با کنگره نیز همکاری می‌کند. با توجه به اینکه منابع نامحدود نیست، باید توازن سیاسی برقرار شود و انتخاب‌های سختی انجام گیرد (The White House, 2015: 2).

سند راهبردی امنیت ملی ذیل عنوان بخش جستجوی صلح و ثبات در خاورمیانه بیان می‌کند: امریکا در خاورمیانه شبکه‌های تروریستی که مردم این کشور را تهدید می‌کنند نابود و با هرگونه تجاوز علیه متحدان امریکا در منطقه مقابله خواهد کرد، جریان آزاد انتقال انرژی را از منطقه به بازار جهانی تضمین و از توسعه، اشاعه و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی جلوگیری خواهد کرد. از نظر باراک اوباما مهم‌ترین تهدید علیه امنیت ملی امریکا دسترسی تروریست‌ها به تسلیحات هسته‌ای است. او تروریسم هسته‌ای را بزرگترین تهدید علیه امنیت جهانی می‌داند (Smith, FP, 2016). این سند به صراحت تأکید می‌کند

حل و فصل مناقشات جاری و ایجاد ثبات بلندمدت در منطقه به چیزی فراتر از استفاده و حضور نیروهای نظامی امریکا نیاز دارد. این مسأله در وهله اول نیازمند متحدانی است که بتوانند از خود دفاع کنند. از این رو، امریکا همچنان به سرمایه‌گذاری بر ظرفیت‌های اسرائیل، اردن و متحدان خود در خلیج فارس ادامه می‌دهد تا از هرگونه تجاوز جلوگیری کنند. این درحالی که است که ایالات متحده همچنان به تعهد خدشه‌ناپذیر خود به امنیت اسرائیل؛ از جمله برتری نظامی کیفی را ادامه می‌دهد. امریکا همچنان متعهد به پایان دادن به مناقشه اسرائیل - فلسطین بر مبنای راه حل دو دولتی است که هم امنیت اسرائیل و هم بقای فلسطین را تضمین کند. این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که صلح و ثبات در خاورمیانه و شمال افریقا نیازمند کمرنگ کردن عوامل زیربنایی و اساسی مناقشه است (*The White House, 2015: 26*).

با این اوصاف، تغییر تمرکز و جهت‌گیری سیاست خارجی امریکا در دوره اوباما به سمت آسیا - اقیانوسیه، الزاما به معنای کم شدن اهمیت خاورمیانه نیست؛ بلکه از یک سو از نظر واقع‌گرایی منطقه‌گرایی آسیا - اقیانوسیه برای امریکا دارای اهمیت بیشتری است و از سوی دیگر، تحول در سیاست خارجی امریکا در دوره اوباما با این تصور انجام شده که متناسب کردن حضور امریکا در خاورمیانه می‌تواند به نحو بهتری منافع فوق‌الذکر را که همچنان خاورمیانه را برای امریکا مهم جلوه می‌دهد، تأمین کند و همین‌طور هزینه‌های سنگین ناشی از مداخلات گسترده نظامی در منطقه را کاهش دهد. ایالات متحده علی‌رغم خروج از عراق و کاهش قابل توجه نیروهای خود در خاورمیانه، همچنان دارای پایگاه‌های نظامی متعددی در خاورمیانه است و تعداد محدودی از نیروهای خود را در منطقه حفظ کرده است که بخش قابل توجهی از آنها در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس حضور دارند. بر اساس گزارش‌ها، هم‌اکنون حدود ۳۷ هزار نفر از کارکنان نظامی امریکا در خاورمیانه مشغول فعالیت هستند (*Vine, FPIF, 2016*).

اوباما و تحولات کشورهای عربی

رخداد بهار عربی و تحولات ناشی از آن تا حدودی راهبرد خاورمیانه‌ای اوباما را تغییر داد؛ با این حال، در مجموع عکس‌العمل دولت اوباما نسبت به رویدادهای خاورمیانه بر تعهد اوباما به اصول واقع‌گرایی صحنه می‌گذارد. بیشتر تحلیلگران، تونس را نقطه آغازین مجموعه اعتراضات و راهپیمایی‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا، موسوم به بهار عربی یا بیداری عربی می‌دانند. جرقه نخستین اعتراضات صورت گرفته به تاریخ ۱۸ دسامبر ۲۰۱۰، به دنبال خودسوزی محمدبوعزیزی در اعتراض به بدرفتاری و فساد حاکم بر پلیس این کشور زده شد. این اقدام اعتراضات وسیعی را در جهان عرب برانگیخت و رهبران کشورهای تونس، مصر، لیبی و یمن را سرنگون کرد (امام‌جمعه‌زاده و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۴۲). واکنش اولیه ایالات متحده در برابر موج گسترده ناآرامی‌ها که سراسر خاورمیانه را در بر گرفته بود، مثبت و امیدوارانه بود؛ چون خاورمیانه برای مدت‌ها منشاء نگرانی‌های گسترده این کشور بوده است؛ نگرانی‌های واشنگتن از مسائلی همچون: دسترسی به نفت، اشاعه جنگ‌افزارهای کشتار جمعی و از همه مهم‌تر تهدیدها نسبت به امنیت اسرائیل. در صورتی که رخدادهای بهار عربی می‌توانست موجبات تحولات دموکراتیک را در این منطقه فراهم آورد، نگرانی‌های آمریکا کاهش می‌یافت. از این رو، در ابتدا اوباما از این تحولات و اعتراضات گسترده علیه حکومت‌های استبدادی استقبال کرد (Byman, WP, 2011).

با این حال، چندی نگذشته بود که مشخص شد تحولات بهار عربی طیعه دوران جدیدی از آزادی و دموکراسی را برای خاورمیانه به ارمغان نخواهد آورد. برخلاف تصور اولیه آمریکا که منافع این کشور به دنبال موج اعتراضات تقویت خواهد شد، آنها به میزان قابل توجهی تحلیل رفتند. اوباما برای مقابله با این خطر می‌بایست اقدامی را انجام می‌داد که در واقع تمایلی به آن نداشت؛ به عبارت بهتر، تمرکز بیشتر بر خاورمیانه به هزینه توجه کمتر به دیگر مناطق. هرچند واکنش اوباما به تحولات بهار عربی همیشه از پارادایم

واقع‌گرایی پیروی نکرده، و این مسأله از ماهیت متفاوت چالش‌ها و نوع تهدید متوجه منافع امریکا نشأت می‌گرفت، با وجود این، بسیاری از سیاست‌های دولت اوباما در واکنش به تحولات بهار عربی عمدتاً بر بستر آموزه‌های واقع‌گرایی قرار دارند (Lynch, 2012: 46). Gates, 2015: 52). این رویکرد را با تمرکز بر برخی از سیاست‌های کلیدی امریکا در مواجهه با تحولات بهار عربی؛ از جمله جنگ داخلی سوریه و همین‌طور تهدید ناشی از خلافت خودخوانده اسلامی (داعش) می‌توان دید.

الف) جنگ داخلی سوریه: با آغاز اعتراضات مسالمت‌آمیز در بهار سال ۲۰۱۱ در سوریه، دیری نپایید که ناآرامی‌های این کشور به جنگ داخلی تمام‌عیار برای کنار گذاشتن بشار اسد تبدیل شد. با تداوم جنگ داخلی و ناآرامی‌های گسترده در سوریه، این سؤال مطرح می‌شد که آیا ایالات‌متحده به گروه‌های مخالف رژیم اسد کمک خواهد کرد تا او را از قدرت کنار بگذارند یا خیر. در اقدامی که به‌زعم بسیاری تعجب‌آور بود، اوباما در ۲۰۱۲، توصیه وزارت وقت امور خارجه و دفاع و همین‌طور ریاست سازمان سیا مبنی بر ارائه مساعدت‌های گسترده به گروه‌های مخالف اسد را نپذیرفت (Clinton, 2015: 463). بدون شک، اوباما خواهان برکناری بشار اسد از قدرت است؛ اما از منظر او، مسأله این است که آیا حمایت ایالات متحده با هزینه‌ای قابل‌قبول می‌تواند این امر را به سرانجام برساند. برخلاف قذافی، بشار اسد نیروی نظامی مؤثری در اختیار دارد که حاضرند برای او مبارزه کنند و متحدانی قدرتمند همچون روسیه و ایران که به‌راحتی اجازه نمی‌دهند وی با اقدامات موردحمایت امریکا از قدرت کنار گذاشته شود.

اوباما از اینکه ارسال تسلیحات بیشتر می‌تواند تأثیرات چشمگیری را در عرصه میدانی نبرد به وجود آورد، مطمئن نیست؛ با توجه به اینکه در شرایط کنونی هم مقدار زیادی تسلیحات از سوی کشورهایایی، همچون: عربستان سعودی، ترکیه و امارات متحده به‌طرف شورشیان سوری ارسال می‌شود. افزون بر این، برای اوباما مشخص نیست که آیا

راهبرد خاورمیانه‌ای اوباما: از واگذاری مسؤلیت تا همراهی محدود / ۱۰۹

به اندازه کافی گروه‌های مخالف میانه‌رو در سوریه وجود دارند که بتوانند با کنار گذاشتن اسد، تغییرات قابل توجهی را انجام دهند (Gass, Politico, 2014). این احتمال هم وجود دارد که تسلیحات ارسالی توسط ایالات متحده به دست ستیزه‌جویان تندرو برسد؛ مشابه اتفاقی که پیش‌تر در حمایت آمریکا از مجاهدان افغان رخ داد.

اوباما استفاده از سلاح‌های شیمیایی در سوریه را عبور آشکار از خط قرمز آمریکا بیان کرد که می‌توانست حمله قریب‌الوقوع نظامی این کشور را به دنبال داشته باشد. هدف اصلی اوباما در سوریه - چنانکه خود یادآور شد - نابود کردن تسلیحات شیمیایی این کشور بود، و از همین رو نیز تهدید نظامی را مطرح کرد. با این حال، وقتی با گزینه کم‌هزینه‌تر روسیه برای خلع سلاح شیمیایی سوریه مواجه شد، از آن استقبال کرد (Sick, POMEPS, 2014). از سوی دیگر، بحران سوریه منافع حیاتی ایالات متحده را تهدید نمی‌کند. بدون شک، جنگ داخلی در سوریه، فاجعه انسانی بزرگی قلمداد می‌شود که بسیاری از انسان‌های بی‌گناه را به کام مرگ کشانده‌است و میلیون‌ها تن از خانه و کاشانه خود آواره شده‌اند. نه فقط کشورهای هم‌مرز سوریه، همچون: ترکیه، اردن و لبنان با بحران پناهجویان دست‌به‌گریبانند؛ بلکه موج گسترده آوارگان، اروپا را هم با معضل بسیار جدی مواجه کرده است. با وجود این، منافع حیاتی ایالات متحده در سوریه در معرض خطر قرار ندارد؛ کشوری که ارزش‌های مشترک چندانی با آمریکا ندارد، آمریکا در آن پایگاه نظامی ندارد و از تولیدکننده‌های اصلی نفت محسوب نمی‌شود. بحران سوریه مسأله بسیار مهمی است؛ اما نه به آن اندازه که ایالات متحده تلاش بسیاری برای پایان دادن به جنگ داخلی در آن انجام دهد (Pollack, 2014: 110).

ب) گروه خودخوانده خلافت اسلامی (داعش): واکنش محدود و خویشتن‌داری اوباما در قبال تحولات سوریه، با ظهور داعش تا حدودی دچار تغییر شد. این گروه که پیش‌تر در قالب القاعده عراق فعالیت می‌کرد و با عناوین مختلفی شناخته می‌شد، پس از سال ۲۰۱۱،

و در گرماگرم خشونت فزاینده عراق و ناآرامی‌های گسترده ناشی از جنگ داخلی سوریه جانی دوباره گرفت و به سرعت قدرت و نفوذ خود را در عراق و سوریه گسترش داد و شهرها، میدان‌های نفتی و مناطق وسیعی از خاک هر دو کشور را تصرف کرد. موفقیت‌های داعش زنگ خطر را برای بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به صدا درآورد که از نفوذ فزاینده این شبکه تروریستی بیمناک بودند. داعش همزمان با اقدامات غیرانسانی خود توجه افکار عمومی ایالات متحده و کشورهای غربی را به خود معطوف کرد (Landler, NYT, 2011).

اوباما با دخالت مستقیم امریکا علیه داعش (بدون نیروی زمینی) و افزایش حمایت نظامی از گروه‌های مخالف بشار اسد در سوریه، به اقدامات این گروه واکنش نشان داد. در ابتدا حمایت امریکا به حملات هوایی علیه اهداف داعش در عراق و ارسال تسلیحات پیشرفته از طریق هوا برای نیروهای کُرد در راستای محافظت از کارکنان دیپلماتیک این کشور در اربیل عراق محدود بود. حملات هوایی علیه داعش، نخستین مداخله مستقیم امریکا در عراق پس از خروج نیروهای نظامی این کشور از آن بود؛ اما اوباما مراقب بود که کاربرد نظامی و تعهد این کشور به صورت محدود حفظ شود و در همین راستا نیز بیان کرد که: «به‌عنوان فرمانده کل قوا، اجازه نخواهم داد ایالات متحده در جنگ دیگری در عراق درگیر شود» (The White House, 2014, (A)).

در سپتامبر ۲۰۱۴، در واکنش به تداوم پیشروی‌های داعش و به‌دنبال تغییر نگرش امریکا در راستای ارائه عکس‌العمل فعالانه‌تر، اوباما اقدامات این کشور علیه داعش را تشدید کرد. بر این اساس، حملات هوایی امریکا علیه اهداف داعش نه تنها عراق؛ بلکه سوریه را هم دربرمی‌گرفت. به این ترتیب، ایالات متحده بنا به گفته رئیس‌جمهوری این کشور تضعیف و در نهایت نابودی داعش را در دستورکار قرارداد. به این منظور، علاوه بر حملات هوایی، مشاوران نظامی بیشتری که تعداد آنها به بیش از ۲۳۰۰ تن رسید، به عراق اعزام کرد و کمک‌های نظامی و ارسال تسلیحات پیشرفته به گروه‌های مخالف رژیم سوریه

راهبرد خاورمیانه‌ای اوباما: از واگذاری مسؤلیت تا همراهی محدود/ ۱۱۱

هم سیر صعودی گرفت. با وجود افزایش حمایت‌ها، اوباما مراقب بود که تلاش‌های امریکا در حد حمایت از نیروهای بومی منطقه محدود بماند؛ به طوری که بار دیگر تأکید کرد: «نیروهای آمریکایی در نبردهای زمینی شرکت نخواهند داشت و ما درگیر جنگ زمینی دیگری در عراق نخواهیم شد» (The White House, 2014, (B)).

در نوامبر ۲۰۱۴، اوباما با اعزام ۱۵۰۰ نیروی نظامی دیگر به عراق برای آموزش نیروهای عراقی و گُرد در راستای نبرد با داعش، تعداد نیروهای آمریکایی را در این کشور به ۳۸۷۰ تن افزایش داد. پس از این اقدام، اوباما بار دیگر تأکید کرد که نیروهای آمریکایی برای ارائه مشاوره و آموزش نیروهای عراقی و گُرد به این کشور اعزام شده‌اند و در نبردهای زمینی رودرو درگیر نخواهند شد (Cooper & Shear, NYT, 2014). در اکتبر ۲۰۱۵ دولت اوباما از اعزام ۵۰ نفر نیروی عملیات ویژه به سوریه برای ارائه مشاوره به نیروهای گُرد و گروه‌های مخالف رژیم سوریه در مبارزه علیه داعش خبر داد. این نخستین حضور نیروهای زمینی امریکا در سوریه محسوب می‌شد. در ۱۸ آوریل ۲۰۱۶، ایالات متحده با اعزام ۲۱۷ نیروی نظامی دیگر به عراق و همین‌طور فرستادن بالگردهای آپاچی برای نخستین بار در راستای مبارزه با داعش در عراق موافقت کرد، که در مجموع تعداد نیروهای نظامی آمریکایی با این تعداد به ۴۰۸۷ تن افزایش یافت. در ۲۵ آوریل ۲۰۱۶، اوباما اعلام کرد تعداد نیروهای زمینی این کشور در سوریه را به طور قابل توجهی افزایش خواهد داد. با اعزام ۲۵۰ نیروی ویژه، تعداد نیروهای امریکا در سوریه ۶ برابر و به ۳۰۰ تن افزایش می‌یابد. به گفته اوباما، هدف از اعزام این نیروها، ارائه مشاوره، آموزش و کمک به نیروهای محلی در مبارزه علیه داعش است و در نبرد زمینی مستقیم شرکت نخواهند کرد (Rampton, Reuters, 2016).

در ادامه همین روند و به دنبال بازپس‌گیری پایگاه هوایی قیاره که درنبرد با داعش به تصرف ارتش عراق درآمد، اشتون کارتر، وزیر دفاع امریکا در ۱۱ ژوئیه ۲۰۱۶، و در جریان سفر اعلام‌نشده به عراق، از اعزام ۵۶۰ نیروی دیگر به منطقه برای بازسازی و تجهیز این پایگاه هوایی خبر داد که شامل کارکنان مهندسی و پشتیبانی می‌شود و در عملیات محاصره و بازپس‌گیری موصل به نیروهای عراقی کمک خواهند کرد. با اعزام این واحدها مجموع نیروهای آمریکایی که اکنون در عراق مستقر هستند، به ۴۶۴۷ تن خواهد رسید (McKirdy & Starr, CNN Politics, 2016). همان‌گونه که نشان داده شد، سیاست اوپاما در عکس‌العمل به رخدادهای بهار عربی و مشخصاً تحولات سوریه و تهدید داعش، به‌طور معناداری از آموزه‌های واقع‌گرایی تبعیت می‌کند. جنگ داخلی سوریه و تهدید داعش نگرانی‌های ایالات‌متحده را به دنبال داشته‌است؛ اما منافع حیاتی این کشور را در معرض خطر قرار نداده است. بدون تردید، اوپاما از پیامدهای بحران خاورمیانه بر دوستان کلیدی آمریکا همچون ترکیه و اردن، شهروندان آمریکایی که تحت تأثیر افکار رادیکال به آمریکا باز می‌گردند، و تراژدی انسانی که هرروز بر عمق آن افزوده می‌شود، نگران است. هرچند این نگرانی‌ها مهم است؛ اما در حدی نیست که منافع اساسی امنیتی یا رفاهی امریکا را به خطر اندازد. از این رو، پاسخ امریکا به آنها محدود بوده است.

در صورتی که تهدید منافع امریکا از سوی داعش افزایش یابد، امریکا هم اقدامات بیشتری را در مقابله با آن انجام خواهد داد؛ اما هیچ‌گاه مداخله گسترده نیروهای نظامی امریکا (در دوره اوپاما) در کار نخواهد بود. تقویت ماهیت محدود واکنش امریکا بر پایه این نگرش اوپاما قرارداد که بازیگرانی که بیشتر در معرض تهدید قرار دارند، باید برای مقابله با آن تهدید اقدامات بیشتری انجام دهند. بنابراین، عراقی‌ها، گُردها و گروه‌های مخالف رژیم سوریه باید در این شرایط بحرانی کشورهای خود نقش اصلی را ایفا کنند. امریکا هم با ارائه تسلیحات، آموزش و مشاوره از آنها حمایت می‌کند؛ اما در تحلیل نهایی

راهبرد خاورمیانه‌ای اوباما: از واگذاری مسئولیت تا همراهی محدود/ ۱۱۳

مسئولیت اصلی نجات از این شرایط بر عهده خودشان است. از این منظر، ایالات متحده در قالب واگذاری مسئولیت و همراهی محدود عمل می‌کند، به عبارت دیگر، قرارداد مسئولیت اصلی بر دوش کسانی است که بیشتر در معرض خطر قرار دارند، و این همان چیزی است که واقع‌گرایان توصیه می‌کنند (David, 2015: 33).

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی دولت اوباما را می‌توان تبلور پارادایم واقع‌گرایی در سیاست بین‌الملل قلمداد کرد. دکترین سیاست خارجی اوباما بازتعریفی از سیاست ایالات متحده مبتنی بر حداقل‌گرایی، متمایل به چندجانبه‌گرایی در مواقع لزوم، و خودمحمور است و نشانه‌ای از آرمان‌گرایی، اهداف بزرگ و یا تعهدات بی‌پایان در آن دیده نمی‌شود. سیاست خارجی دولت اوباما در تلاش برای تغییر جهان نیست؛ بلکه جهان را آن‌گونه که هست، می‌پذیرد. او در به‌کارگیری نیروی نظامی محتاط است، در تلاش برای ترویج دموکراسی و حقوق بشر خویشتن‌داری پیشه می‌کند، با مداخله نظامی مستقیم نیروهای آمریکایی؛ به‌ویژه نیروی زمینی مخالف است، و بر این نکته پافشاری می‌کند که دیگر کشورها نیز در مسئولیت حفظ نظم جهانی باید ایفای نقش کنند. سیاست خارجی اوباما ارائه‌دهنده بینشی از واقع‌گرایی است که بر اساس آن ایالات متحده باید از مداخله مستقیم نظامی اجتناب کند؛ مگر در شرایطی که منافع حیاتی آن در معرض تهدید باشد، به مناقشاتی که اهمیت چندانی ندارند وارد نشود، از مداخلات بشردوستانه پرهزینه دوری کند، دیگر کشورها را تشویق کند تا تقبل مسئولیت کنند، و همیشه به خاطر داشته باشد که هزینه‌های یک اقدام از منافع آن فراتر نرود. دکترین سیاست خارجی باراک اوباما که در نظریه واقع‌گرایی ریشه دارد، در تلاش است توانایی‌های نظامی آمریکا را حفظ کند و با مداخلات خارجی که می‌تواند تعهدات بلندمدت برای این کشور به‌همراه داشته باشد، کاملاً محتاطانه برخورد کند.

سیاست خارجی خویشندارانه اوباما منعکس‌کننده باور او به محدودیت‌های قدرت ایالات متحده و خودداری از هدرروی منابع این کشور در مسائلی است که فایده چندانی ندارند (ملکی و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۸-۱۰۰).

بر همین مبنا نیز اوباما با اعمال راهبرد موازنه از راه دور و واگذاری مسؤلیت به متحدان منطقه‌ای درصدد دستیابی به نظم موردنظر خود در خاورمیانه با هزینه متحدان خود برآمد. این درحالی‌که بود که به دنبال رخداد تحولات بهار عربی و ناآرامی‌های گسترده ناشی از آن، متحدان منطقه‌ای امریکا در خاورمیانه، همچون: عربستان سعودی، ترکیه، امارات و قطر با بهره‌گیری از فرصت پیش‌آمده، بیشتر از اینکه با سیاست توازن منطقه‌ای واشنگتن همسو شوند، در پی جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیک و فرقه‌گرایانه خود برآمدند و این مسأله با توجه به تفاوت اولویت‌های آنها با واشنگتن شرایط خاورمیانه را بیش‌ازپیش پیچیده و موجبات رشد فزاینده گروه‌های افراطی و تروریستی را فراهم آورد. از این رو، سیاست واگذاری امور توسط امریکا به متحدان منطقه‌ای خود با چالش مواجه شد؛ زیرا نه تنها این کشورها با سوءظن به مقاصد امریکا در منطقه می‌نگرند؛ بلکه به ایفای نقش معین شده توسط امریکا نیز تمایلی ندارند. همین مسأله موجب شد که امریکا با اندکی تغییر در راهبرد موازنه از راه دور، با نیروهای کُرد و عرب بومی در عراق و سوریه همراهی کند و همچنین، ارتش عراق را به‌عنوان نیروهای مؤثر در مقابله با داعش فزونی بخشید؛ به طوری‌که با شکل‌دهی ائتلاف بین‌المللی و حمایت مؤثر هوایی از آنها درصدد نبرد با گروه‌های تروریستی برآمده است تا از این طریق منافع ملی خود در خاورمیانه را تأمین کند.

منابع

امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد؛ رستم جبری، ساناز و محمدزاده ابراهیمی، فرزاد. (۱۳۹۳). «دومینوی تحولات بهار عربی در بستر جهانی‌شدن و توسعه ارتباطات»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ش ۲۸، صص ۶۲-۱۴۱.

پوراحمدی، حسین و منصوریان، اصغر. (۱۳۹۳). «تغییرات سیاست خارجی امریکا و تحولات خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، ش ۶۶، صص ۲۸-۱۰۳.

جانسیز، احمد و بهرامی‌مقدم، سجاد. (۱۳۹۴). «امریکا و ظهور جهانی چین»، فصلنامه روابط خارجی، سال هفتم، شماره سوم، صص ۴۶-۱۱۳.

زیباکلام، صادق و عرب‌عامری، جواد. (۱۳۹۳). «منابع غیرمعارف انرژی و جایگاه خلیج فارس در سیاست امنیت انرژی ایالات متحده»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هشتم، ش ۱، صص ۹۸-۱۷۳.

لارسون، توماس و اسکیدمور، دیوید. (۱۳۸۳). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل: تلاش برای کسب قدرت و ثروت*، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی، تهران: نشر قومس.

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۶). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت، چاپ سوم.

ملکی، محمدرضا؛ محمدزاده ابراهیمی، فرزاد؛ و امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد. (۱۳۹۵).

«سیاست خارجی امریکا در پرتو محور آسیایی دولت اوباما»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ش ۳۳، صص ۷۹-۱۰۴.

Baker, J. W. (2015) "Why the Middle East Still Matters to the United States," *Xpat Nation*, August 20, <http://xpatnation.com/why-the-middle-east-still-matters-to-the-united-states/>

Baylis, John (2008) "International and Global Security," in *The Globalization of World Politics: an Introduction to International Relations*, edited by John Baylis, Steve Smith and Patricia Owens, 226-241. Oxford: Oxford University Press.

- Byman, Daniel (2011) "After the hope of the Arab Spring, the chill of an Arab Winter", *The Washington Post (WP)*, December 1, [https:// www.washingtonpost.com/opinions/after-the-hope-of-the-arab-spring-the-chill-of-an-arab-winter/2011/11/28/gIQABGqHIO_story.html?utm_term=.ac9d51685a8d](https://www.washingtonpost.com/opinions/after-the-hope-of-the-arab-spring-the-chill-of-an-arab-winter/2011/11/28/gIQABGqHIO_story.html?utm_term=.ac9d51685a8d)
- Clinton, Hillary (2015) *Hard Choices*, New York: Simon and Schuster.
- Cooper, Helene and Shear, Michael D. (2014) "Obama to Send 1,500 More Troops to Assist Iraq," *The New York Times (NYT)*, November 7, http://www.nytimes.com/2014/11/08/world/middleeast/us-to-send-1500-more-troops-to-iraq.html?emc=edit_au_20141107&nl=afternoonupdate&nid=50993955
- David, Steven R. (2015) "Obama: The Reluctant Realist." *The Begin- Sadat Center, Mideast Security and Policy Studies No 113*, Bar-Ilan University.
- Donnelly, Jack (2005) "Realism", in *Theories of International Relations*, edited by Scott Burchill & et al., 29-54. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Fandy, Mamoun (2003) "U.S. Oil Policy in the Middle East," *Foreign Policy in Focus (FPiF)*, April 1, http://fpif.org/us_oil_policy_in_the_middle_east/
- Gass, Nick (2014) "Obama Rebukes Syrian 'Fantasy'," *Politico*, August 10, <http://www.politico.com/story/2014/08/barack-obama-rebukes-syrian-fantasy-109890>
- Gates, Robert M. (2015) *Duty: Memoirs of a Secretary at War*, New York: Vintage Books.
- Gause, F. Gregory (2015) *The International Relations of the Persian Gulf*, New York, NY: Cambridge University Press.
- Landler, Mark (2011) "Obama, in Speech on ISIS, Promises Sustained Effort to Rout Militants," *The New York Times (NYT)*, September 10, <http://www.nytimes.com/2014/09/11/world/middleeast/obama-speech-isis.html>
- Lynch, Marc & et al. (2012) "Does Libya Represent a New Wilsonism?" *The National Interest*, No. 118, pp. 40-50.
- Lynch, Marc (2015) "Obama and the Middle East," *Foreign Affairs*, Vol. 94, No. 5, pp. 18-27.
- McKirby, Euan and Starr, Barbara (2016) "Ash Carter: U.S. sending more troops to Iraq," *CNN Politics*, July 11, <http://www.cnn.com/2016/07/11/politics/ash-carter-baghdad/index.html>
- Mearsheimer, John J. (2014) *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: Norton.
- OPEC Annual Statistical Bulletin (2016) "OPEC Share of World Crude Oil Reserves, 2015", http://www.opec.org/opec_web/en/data_graphs/330.htm

- Pollack, Kenneth (2014) "An Army to Defeat Assad: How to Turn Syria's Opposition into a Real Fighting Force," *Foreign Affairs*, Vol. 93, No. 5, pp. 110-124.
- Rampton, Roberta (2016) "Obama sends more Special Forces to Syria in fight against IS," *Reuters*, April 26, <http://www.reuters.com/article/us-mideast-crisis-usa-syria-idUSKCN0XLOZE>
- Robinson, Jerry (2016) "Preparing for the Collapse of the Petrodollar System, Part 1," *FTM Daily*, <http://ftmdaily.com/preparing-for-the-collapse-of-the-petrodollar-system/>
- Rose, Gideon (1998) "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy," *World Politics*, Vol. 51, No. 1, pp. 144-72.
- Schweller, R. L. (1993) "Tripolarity and the Second World", *International Studies Quarterly*, Vol. 37, No. 1, pp. 73-103.
- Schweller, R. L. (2004) "Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Under balancing," *International Security*, Vol. 29, No. 2, pp. 159-201.
- Schweller, R. L. (2008) *Unanswered Threats: Political Constraints on the Balance of Power*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Schweller, R. L. (2013) "Jervis's Realism," in *Psychology, Strategy and Conflict: Perceptions of Insecurity in International Relations Theory*, edited by James W. Davis, 25-46. New York: Routledge.
- Schweller, R. L. (2014) "China's Aspirations and the Clash of Nationalisms in East Asia: A Neoclassical Realist Examination," *International Journal of Korean Unification Studies*, Vol. 23, No. 2, pp. 1-40.
- Sick, Gary (2014) "The Obama Doctrine," *Project on Middle East Political Science (POMEPS)*, March 24, <http://pomeps.org/2014/03/24/the-obama-doctrine/>
- Smith, R. Jeffrey (2016) "Obama's Broken Pledge on Nuclear Weapons," *Foreign Policy (FP)*, March 30, <http://foreignpolicy.com/2016/03/30/obama-nuclear-security-summit-iran-japan-south-africa/>
- The White House (2014) (A) "Statement by the President," Washington, August 7, <https://www.whitehouse.gov/the-press-office/2014/08/07/statement-president>
- The White House (2014) (B) "Statement by the President on ISIL," Washington, September 10, <https://www.whitehouse.gov/the-press-office/2014/09/10/statement-president-isil-1>
- The White House (2015) "National Security Strategy", Washington, February, https://www.whitehouse.gov/sites/default/files/docs/2015_national_security_strategy.pdf

- The White House* (2016) "The Obama-Biden Plan", Washington, http://change.gov/agenda/foreign_policy_agenda/
- Thomas, Evan (2009) *A Long Time Coming*, New York: Public Affairs.
- Vine, David (2016) "The U.S. Has an Empire of Bases in the Middle East- and It's Not Making Anyone Safer," *Foreign Policy in Focus(FPIF)*, January 20, <http://fpif.org/u-s-empire-bases-middle-east-not-making-anyone-safer/>
- Walt, Stephen M. (1987) *The Origins of Alliances*, Ithaca, N.Y.: Cornell University Press.
- Walt, Stephen M. (2005) *Taming American Power: The Global Response to U.S. Primacy*, New York: Norton.
- Zakaria, Fareed (1992) "Realism and Domestic Politics: A Review Essay," *International Security*, Vol. 17, No. 1, pp. 177-198.